

دیدگاههای ابو منصور اصفهانی در کلام و تصوف

ناصر گذشته

دانشکده الهیات دانشگاه تهران

چکیده:

در میان دانشوران مسلمان به شخصیت‌های گوناگونی برمی‌خوریم که دارای گرایشها و مذاقهای متفاوتند، یکی صرفاً حدیثگر است که هیچ فتوایی و نظری اتخاذ نمی‌کند مگر آنکه مبتنی بر روایتی از پیامبر یا سلف صالح باشد. دیگری فرهیخته‌ای عقلگراست که هیچ اندیشه‌ای حتی نقلیات را جز به تصویب عقل نمی‌پذیرد. سوّمی صوفی اهل ذوقی است که بیش از قال با حال سر و کار دارد و پیوسته خوش دارد که در وجد و شوریدگی باشد و اگر به نقلیات یا عقلیات می‌پردازد به دنبال نکته‌ای عرفانی و دقیقه‌ای صوفیانه است. در این میان، کسانی که به گرایشهای متضادّ باور دارند و با سیرهای متفاوت سلوک می‌کنند، کمتر به چشم می‌خورند. ابو منصور اصفهانی یکی از این شخصیت‌های نادر است که جمودگرایی حنبلیان را با ذوق عارفانه و سماع صوفیانه درآمیخته است.

کلید واژه‌ها: رؤیت خدا، عرش، قلم، حدوث و قدم کلام الهی، رزق، فقر، زهد، علم لدّنی. ابو منصور مَعْمَر بن احمد بن محمد بن زیاد اصفهانی را اگر صوفی، محدّث و حتّی متکلم بخوانیم، چندان بیراه نگفته‌ایم. از تاریخ ولادتش اطلاعی نداریم اما می‌دانیم

که در رمضان ۱۸۴۱ ق / ۱۰۲۷ م درگذشته است. با اینکه وی شیخ و پیشوای صوفیان زمان خویش در اصفهان بوده (ذهبی، العبر، ۲/۲۳۵؛ همو، تاریخ، ۱۱/۱۹۱) و مورد توجه نویسندگان سده پنجم قمری چون خطیب بغدادی، مافروخی (ص ۳۰)، هجویری (ص ۶۲) و خواجه عبدالله انصاری (ص ۵۳۶) قرار گرفته، ولی متأسفانه سرگذشتنویسان و تاریخنگاران عنایتی بدو نکرده‌اند و همه آنچه خواجه عبدالله انصاری و ذهبی درباره وی گفته‌اند - و در منابع بعدی تکرار شده - از چند سطر درمی‌گذرد و بی‌تردید اگر آثار خود او که راهگشای پژوهشگران برای شناسائی شخصیت و عقاید وی گردید در دست نبود جز نامی از وی بر جای نمی‌ماند.

پس از آنکه سرژ دو بورژوئی^(۱) در سال ۱۹۶۲ م برای نخستین بار *نهج الخاص* ابو منصور را در یادنامه طه حسین^(۲) به همراه مقدمه‌ای درباره معرفی نویسنده و این کتاب به چاپ رساند، مجموعه‌ای خطی از رساله‌های ابو منصور در خانقاه احمدی شیراز (ش ۸۳) یافت گردید. پیدا شدن این مجموعه و معرفی آن توسط ایرج افشار (ص ۲۵۱-۲۵۴)، راهی فراروی محققان باز کرد تا به تحلیل و نشر آثار وی بپردازند. بدین قرار، فریتس مایر^(۳) در مقاله‌ای با عنوان «کشف نسخه خطی مهمی در تصوف»^(۴) که به سال ۱۹۶۷ م در *مجله اُرینس*^(۵) درج گردید، ضمن معرفی رساله‌های مجموعه یاد شده، به توضیح و تحلیل این آثار پرداخت. پس از مایر، نصرالله پورجوادی طی کاری گسترده و درخور به نوشتن مقاله‌هایی درباره ابو منصور در دو نشریه *تحقیقات اسلامی* (سال ۳، ش ۱ و ۲) و *معارف* (شماره‌های مختلف) پرداخت. گذشته از اینها، دو رساله دیگر ابو منصور به نامهای *احادیث الاربعین* (مقالات و بررسیها، دفتر ۵۲-۵۱) و *ادب الملوک*، به ترتیب توسط محمد تقی دانش پژوه و برنر راتکه منتشر گردید. مقاله ابو منصور اصفهانی، به قلم نجیب

1- de Beaucueil

2- Mélange Táhá Husain

3- Fritz Meier

4- Ein Wichtger handschriftenfund zur sufik

5- Oriens

مایل هروی-نیز که در *دائرة المعارف بزرگ اسلامی* منتشر شده، کاری قابل توجه است.

ما در تدوین مقاله حاضر از کارهای آقای نصرالله پورجوادی بهره‌های بسیار برده‌ایم. مزیتی که این مقاله دارد بررسی دیدگاه‌های کلامی ابو منصور اصفهانی است که ظاهراً تاکنون از سوی هیچیک از محققان بررسی و تحلیل نشده است. پیش از هر چیز، ذکر این نکته - که کلید تحلیل سیر زندگی و سلوک ایمانی و علمی ابو منصور است - لازم است که در شخصیت ابو منصور دو مایه بنیادین به سان دو روح ناهم‌ساز و آشتی ناپذیر، در کنار هم نشسته و آمیزه‌ای شگفت و چشمگیر به نام «تصوف حنبلی» فراهم آورده‌اند. بدین سان از یک سو گویی روح حدیث‌گرا و به اصطلاح بدعت ستیز احمد بن حنبل با آن باورهای ویژه کلامی، در وی زندگی دوباره‌ای آغاز کرده و از سویی دیگر، وجد و ذوق صوفیان اهل سماع و متمایل به حلاج در او جانی تازه گرفته است. ناگفته پیداست که تأثیر محیط فرهنگی اصفهان آن روزگار بر این گرایشها انکار ناپذیر است.

با اندک تأملی در دو کتاب *طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها* از ابو الشیخ و *ذکر اخبار اصبهان* از ابو نعیم اصفهانی و دیگر کتابهایی که در این زمینه نوشته شده (بلوشی، ۴۵-۶۷)، چنین برمی‌آید که اصفهان در آن زمان پایگاهی برای دانشوران مسلمان به ویژه محدثان بوده و آنان از دور و نزدیک برای آموختن و آموزاندن، به آن سامان سفر می‌کرده‌اند. نکته درخور تأمل دیگر در فضای فرهنگی اصفهان آن عصر، پیدایش و گسترش مذهب حنبلی بود که توسط صالح (د ۲۶۶ ق) پسر احمد بن حنبل که به عنوان قاضی، از طرف خلیفه عباسی به این شهر آمد و تا پایان عمر در آنجا ماند، صورت گرفت (ابونعیم، *ذکر اخبار اصبهان*، ۱/۳۴۸؛ ابن ابی یعلی، ۱۷۴-۱۷۶) و سپس به وسیله خاندان ابن منده که از سده ۳ تا ۷ ق از محدثان حنبلی این شهر بودند، رواج یافت.

آگاهی ما از سرگذشت ابو منصور بسیار ناچیز است. از قرار معلوم در اصفهان زاده شده و در همانجا بالیده است. با توجه به اینکه یکی از استادانش (نک: دنباله مقاله) در ۳۵۳ ق درگذشته، تاریخ تولد وی می‌بایست در حدود ۳۳۵ ق باشد. ابو منصور

در روزگار جوانی در زادگاهش به تحصیل دانشهای رایج پرداخت و در درس استادان حنبلی مذهب چون ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن حمزه اصفهانی (د ۳۵۳ ق)، ابوالقاسم طبرانی (د ۳۶۰ ق)، ابوالشیخ انصاری (د ۳۶۹ ق) و همچنین ابوبکر بن مقری (د ۳۸۱ ق) شرکت کرد و هم از آنان به روایت حدیث پرداخت (ابومنصور، المنهاج، ۱۹۸؛ همو، احادیث الاربعین، ۲۵۴، ۲۵۷، ...). او از راویان دیگری نیز همچون ابوالحسن علی بن عمر اسدی (همو، همان، ۲۸۴، ۲۹۵، ۲۹۷)، ابوبکر عبدالمنعم بن عمر (همان، ۲۶۳، ۲۸۵)، ابوبکر عمر بن عبدالله (همان، ۲۷۱، ۲۸۸، ۲۹۸) و ابوعبدالله حسین بن احمد اسواری (همان، ۲۵۶، ۲۸۷) حدیث نقل کرده است (همان، ۲۶۳، ۲۸۵). اما بی شک استادی که بیش از همه مورد توجه و استفاده ابو منصور بوده، نامبردارترین محدث و متکلم خاندان ابن منده یعنی محمد بن اسحاق بن منده (۳۱۰-۳۹۵ ق) است.

دانسته نیست که ابو منصور چگونه به تصوف روی آورده و کدام مشایخ را درک کرده است، اما او خود در المنهاج (ص ۴۱؛ ادب الملوك ۳۴-۳۶) نام ۱۳ تن از بزرگان تصوف را به دست داده که وی به آنان به سان پیشوا و راهبر می‌نگریسته است. با بررسی اجمالی احوال این پیشوایان می‌توان دریافت که مشایخ وی همه به پیش از سده ۴ ق تعلق دارند و در این میان به صوفیان بغداد عنایت خاصی دارد (همو، ادب الملوك، ۳۴)، چه از یک سو، بغداد در سده ۳ ق مهمترین مرکز تصوف بود و از سوی دیگر، تصوف بغداد در حال و هوای اهل سنت و حدیث پخته و پرورده شده بود و چنین شرایطی برای صوفیان سنت پسندی چون ابو منصور می‌توانست از گیرایی بسیار برخوردار باشد (پورجوادی، ۴۰-۴۹) توجه بسیار ابو منصور نسبت به مشایخ بغداد، در گزارشهایی که خطیب بغدادی به واسطه ابو نصر جریاذقانی از زبان ابو منصور نقل کرده، بیشتر آشکار می‌شود. خطیب بغدادی این روایتها را ظاهراً به هنگام آمدن به اصفهان فراهم کرده بوده است. در این روایتها، می‌بینیم که ابو منصور به نقل از راویان گوناگونی چون ابوالفضل فتح بن جعفر، منصور بن محمد و ابو زرعه طبری به بازگو کردن گوشه‌هایی از سرگذشت و حالات صوفیانی چون جیند، شبلی، ابراهیم خواص و دیگر مشایخ و محدثان حوزه بغداد

پرداخته است. این روایتها به همراه حکایت‌هایی که ابو منصور در *ادب الملوك* دربارهٔ جیند و اصحابش نقل می‌کند، روی هم رفته آگاهی‌های ارزشمندی گرد می‌آورد که در تاریخ تصوف از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

بی‌شک ابو منصور مجالس درسی که در آنها به آموزش و پرورش دانشجویان و مریدان می‌پرداخته است؛ اما چگونگی این درسها و نام بسیاری از شاگردانش بر ما پوشیده است و تنها از کسانی چون ابو طالب محمد کندلانی (د. ۴۹۳ ق)، قاسم بن فضل ثقفی (د ۴۸۹ ق) و ابو مطیع (د ۴۹۷ ق) خبر داریم که از وی به روایت حدیث پرداخته‌اند. در زمینهٔ تصوف، گذشته از ابو نصر جرباذقانی، شیخ احمد کوفانی از دیگر مریدان وی بود که در سفرش به هرات نزد خواجه عبدالله انصاری (د ۴۸۱ ق) رفت و وی را با احوالات و نوشته‌های ابو منصور بیشتر آشنا ساخت. با توجه به گرایشهای حنبلی خواجه عبدالله، چندان دور از انتظار نبود که شیفتهٔ مسلک ابو منصور گردد. این شیفتگی در نوشته‌های خواجه نمایان است چراکه در *طبقات الصوفیة* (ص ۵۳۶) از او به بزرگی یاد کرده و با تعبیرهای گوناگون، آثار ابو منصور را ستوده و در کتابهای دیگرش از جمله *منازل السائرین* از نوشته‌های ابو منصور به ویژه *نهج الخاص* متأثر بوده است (همانجا).

آثار موجود ابو منصور^(۱) به دوزمینة کلی کلام و تصوف تقسیم می‌شود، از این رو ما نیز زوایایی از سیمای فکری وی را در ۲ بخش کلام و تصوف ترسیم می‌کنیم:

کلام:

هرچند که سنت گرایانی چون ابو منصور با علم کلام و متکلمان به دلیل دخالت دادن عقل در الهیات و تسلیم نشدن در برابر نقل و مرویات، مخالفند و آن را بدعت می‌دانند (ابو منصور، *المناهج*، ۱۹۷، ۱۹۹؛ عبدالله بن احمد، ۳۳؛ ابن ابی یعلی، ۳۱/۱)؛ از آنجا که به کارگیری همین روش نقلی در الهیات، خود یک روش کلامی است، پیروان سنت نیز در میان فرقه‌های کلامی جای می‌گیرند. بدین قرار ابو منصور از میان این فرقه‌ها کاملاً به گروه اصحاب حدیث وابسته است و همانطور که

۱- از این آثار ۷ اثر به چاپ رسیده و ۳ اثر همچنان به صورت دستنویس در کتابخانه‌ها باقی است. مشخصات غالب این آثار در کتابشناسی این مقاله آمده است.

خود تصریح می‌کند (المنهاج، ۱۹۸)، بی‌هیچ کم و کاست به سنت احمد بن حنبل به ویژه کتاب السنّة پسر احمد یعنی عبدالله سخت پایبند است، چندان که ما به هنگام مقایسه اندیشه‌های کلامی وی با کتاب السنّة یا نوشته‌هایی از این دست مانند عقاید نامه‌های مروی از احمد بن حنبل و کتاب الایمان ابن منده، هیچ سخنی از ابو منصور نمی‌یابیم که بیرون از چارچوبی باشد که این کتابها به عنوان عقاید اهل سنت و اثر معین کرده‌اند و هم از این روست که عقاید وی مورد پسند سلفی‌گرایانی چون ابن تیمیه (ص ۲۲۰) و ابن قیم (ص ۷۴) افتاده است.

ابو منصور از غریب افتادن سنت - که آن را تن دادن به قضای الهی و سرسپردگی در برابر امر خدا و شکیبایی بر حکم او و فرمانبرداری از امر و نهی او تعریف می‌کند - و فزونی گرفتن بدعتها و نوآوریها شکوه‌ها دارد و به انگیزه سفارش به یاران و دیگر مسلمانان، به بازگو کردن و نشر این عقاید پرداخته است (المنهاج، ۱۹۳). او به خدایی باور دارد که شنوا، دانا، آگاه و سخنگوست؛ خشنود می‌شود و خشم می‌گیرد و در قیامت در برابر بندگان خندان پدیدار می‌گردد (همان، ۱۹۴؛ نیز نک: ابن ابی یعلی، ۱/۲۹؛ عبدالله بن احمد، ۶۶-۴۸، ۵۰، ۱۴۶؛ ابن منده، ۲/۷۸۸). نیز بر پایه روایتی از پیامبر (ص) و آیه «... الی ربها ناظرة» (قیامت / ۲۳/۷۵) معتقد است که مؤمنان بی‌هیچ دو دلی و اختلاف همچون ماه دو هفته خداوند را آشکار می‌بینند (المنهاج، ۱۹۵؛ المنهاج، ۳۲؛ نیز نک: ابن ابی یعلی، ۲/۲۹۸؛ عبدالله بن احمد، ۳۶-۳۸، ۴۰-۴۵، ۵۳، ابن منده، ۲/۷۷۹-۸۰۴). خدا هر شب به آسمان دنیا فرو می‌آید و تا پگاه آموزش خواهان را می‌خواند. فرو آمدن پروردگار بی‌چگونگی، همانندی و تأویل است و هر کس این فرو آمدن را نپذیرد یا آن را به گونه‌ای تأویل نماید، بدعتگذار و گمراه است (المنهاج، همانجا؛ ابن ابی یعلی، ۲۹/۱؛ عبدالله بن احمد، ۳۶، ۶۰، ۱۵۴، ۱۶۵-۱۶۹). ابو منصور به همگی حدیثهایی که در باب صفات وارد شده همانند اینکه «کرسی» جایگاه دوگام خداست و اینکه خدا پایش را بر دوزخ می‌گذارد و این حدیث که خدا آدم را برگونه سیمای خویش آفرید یا دلها میان دو انگشت خداوند است، باور دارد و به ظاهر آیه‌هایی که گویای رهسپار شدن خدا یا تکیه زدن او بر عرش است، بی‌هیچ

چگونگی و تأویل ایمان دارد و در آن اندیشه روا نمی‌دارد و در مواردی از این دست، همان سخن معروف مالک بن انس را بازگو می‌کند که تکیه زدن معقول، چگونگی ناشناخته، ایمان داشتن به آن بایسته و انکارش کفر است (المناهج، ۱۹۴، ۱۹۹؛ ابن ابی یعلی، ۱/۲۸، ۲۹؛ عبدالله بن احمد، ۵۴، ۵۵، ۶۸، ۷۰؛ شهرستانی، ۱/۹۳). ابو منصور در مورد ایمان، برخلاف مرجئه، بر آنست که ایمان، گفتار، کردار و نیت است؛ با فرمانبرداری فزونی گرفته و با گناه کاهش می‌یابد. او ایمان به «قدر» را بایسته می‌شمارد و می‌گوید که قلم سرنوشت، همه رویدادها را رقم زده و خشک شده است («جَفَّ القلم علی ماکان...») از این رو، خوب و بد، تلخ و شیرین و پسند و ناپسندش همه از خداست (المناهج، ۱۹۳؛ المناهج، ۳۳؛ ابن ابی یعلی ۱/۲۴-۲۶؛ عبدالله، ۳۴-۳۵،...، ابن منده، ۱/۱۱۸، ۱۲۴، ۱۳۲، ۳۴۱-۳۴۹). دربارهٔ مسألهٔ جنجالی حدوث یا قدم کلام الهی، ابو منصور گفتار خداوند یعنی قرآن و حتی لفظ آن را قدیم و ناآفریده می‌داند و معتقدان به خلق قرآن را کافر و جهمی (پیرو جهم بن صفوان) قلمداد می‌کند (المناهج، ۱۹۳؛ ابن ابی یعلی، ۱/۲۹؛ عبدالله بن احمد، ۱۵-۲۹). در مبحث رزق، حلال و حرام را رزق خدا می‌پندارد و می‌گوید هر کس روزی حرام را جز رزق خدا بداند، قدری و گمراه است (المناهج، ۳۱؛ ابن ابی یعلی، ۱/۲۶، ۲/۳۰۶). در مسألهٔ سیاست و امامت، وی خلفای راشدین را به ترتیب ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع)، برترین مردم پس از پیامبر (ص) دانسته (المناهج، ۱۹۴-۱۹۷؛ ابن ابی یعلی، ۱/۳۰، ۲/۳۰۴) و از آنجا که دربارهٔ اختلافاتی که میان صحابه رخ داده، خاموشی را صلاح می‌داند و همهٔ آنان را ستارگان هدایت بخش می‌خواند (المناهج، ۱۹۷؛ ابن ابی یعلی، ۱/۳۰؛ عبدالله بن احمد، ۲۰۵، ۲۰۶)، ضمن پذیرفتن حدیث «عشره مبشره» به دفاع و پشتیبانی از عایشه و معاویه پرداخته است (المناهج، ۱۹۴). فلسفه سیاسی سنت گرایانی چون ابو منصور که سخت مورد پسند حکومت‌های ستم پیشه می‌باشد، این است که فرمانبرداری از شهریاران و پادشاهان، بایسته است و هر اندازه هم که ستمگری کنند، نباید با شمشیر بر آنان شورید. حتی اگر غلامی حبشی حاکمیت را به دست گیرد، سنت این است که باید به

فرمانهایش گردن نهاد (همان، ۱۹۶؛ ابن ابی یعلی، ۲۶/۱-۲۷).

تصوف:

نخست باید دید که چه انگیزه‌هایی موجب روی آوردن ابو منصور به تصوف گردیده است. از نوشته‌های خود او چنین برمی آید که وی پس از تأملی ژرف و دراز در مورد طبقه‌های گوناگون دانشوران روزگارش - که هر یک رویه خود را راه درست و دین ناب می‌دانستند - و بررسی و نقد حالتها و کردارهایشان، از همگی آنان ناامید و دلزده شده و تنها را حقیقی و دین واقعی را نزد صوفیان می‌یابد (و این همان کاری است که چند دهه بعد از ابو منصور، امام محمد غزالی در *المنقذ من الضلال* انجام داد). ابو منصور می‌بیند که عموم فقیهان روزگار او به رخصتهای علم فقه درآویخته، مال اندوز و ریاستجو گردیده‌اند؛ به دنیا رغبت ورزیده و از حقیقت فقه غافل مانده‌اند (*ادب الملوك*، ۳). از نظر او فقیه واقعی کسی است که دنیا گریز و آخرت جو بوده و پیوسته به بندگی خدا پردازد، ولی متأسفانه شمار اندکی از فقیهان این گونه‌اند (همانجا). ابو منصور می‌بیند که محدثان روزگارش نیز از علوم دین به درس آن و از احکام به نوشتن آن خرسند شده و به همان بسنده کرده‌اند. اینان خود را سرگرم نقل کردن و نوشتن کرده‌اند، چندان که برخی از آنان بسیاری از مطالب علمی را فراهم کرده و بسیاری از اخبار را نوشته ولی با این وجود، حتی از یک حدیث نیز بهره ندارند و تنها به همین خشنودند که آن را آموخته و می‌آموزانند. مشکل دیگر اینان این است که با نوشتن احادیث از یاد خدا و نماز غافل شده‌اند (همانجا). قاریان نیز در نظر ابو منصور دست کمی از فقیهان و محدثان ندارند چرا که سرگرم شدن به حفظ قرآن و فخر فروشی بر یکدیگر و کسب درآمد، آنان را از شناخت معانی قرآن بازداشته و پیوسته منتظرند تا کسی آواز خوش آنان را بستاید. از این رو نغمه‌های خود را می‌آرایند و از این رهگذر با خواندن قرآن دنیا را طلب می‌کنند (همان، ۳-۴). ابو منصور از بسیاری از مفسران قرآن شناس روزگارش نیز دل خوشی ندارد زیرا می‌بیند که این کار را ابزار رسیدن به دنیا و نزدیک شدن به پادشاهان قرار داده‌اند؛ در مورد آیه‌های متشابه با هوسبازان همسازی می‌کنند و از بیم رسوایشان، از نمایان کردن حقایق معانی قرآن تن می‌زنند (همان، ۴). بدین

سان او از این دانشمندان سخت شکوه می‌کند و از اینکه هر یک از اینان به ظاهر علم دل بسته و از حقیقت آن روی برتافته‌اند، ناله‌ها دارد (همان، ۵). باری، ابو منصور پس از کوششها و تأملات بسیار، سرانجام هیچ گروهی جز متصوفه را نمی‌یابد که پیدا و پنهان و نیت و کردارشان و در یک کلمه همه آداب و رسومشان همخوان و همساز با کتاب و سنت باشد (همان، ۸۰). از نظر ابو منصور، صوفیان ۳ دسته‌اند: عده‌ای از همه چیز بریده و می‌کوشند تا با طریق دانش به خدا بازگردند؛ دسته دوم با حقیقت و وجد و فراموش کردن نور وجودشان، همه مرسومات نفس را سوزانده و فنا کرده و دلشان نیز بی‌علاقه مانده است؛ گروه سوم کسانی‌اند که به حقیقت پیوسته و خدا آنان را در این وادی زندانی کرده، چندان که به راهی بی‌برگشت و بی‌فرجام رفته‌اند، چه اینان با بی‌بود کردن خویش و همه چیز، به مشاهده عین حقیقت پرداخته‌اند (همان، ۱۲-۱۳).

از دید ابو منصور، نخستین پایه تصوف فقر است، فقر یکی از رازهای خدا می‌باشد و آن را تنها به امینانش ارزانی می‌کند. نمونه‌ی اعلای صوفیان یعنی اصحاب صفه همگی فقیر بودند (همان، ۱۴-۱۷). زهد نیز از دیگر مبانی مهم تصوف است که ظاهر، باطن و حقیقی دارد. ظاهر زهد دوری‌گزیدن از دنیا و گواراییهای آن و باطن آن عبارتست از یکی کردن همت و تجرید دل، اما حقیقت زهد همان زهد ورزیدن از همه امور غیر از خداست (همان، ۱۷-۱۹). به اعتقاد ابو منصور، نفس بزرگترین مانع برای رسیدن به حقیقت و خداست و سالک باید با رها کردن خواهشهای نفس، آن را فرمانبردار گرداند. این امر در نظر او چندان درخور اهمیت است که ریاضتهای بیش از طاقت را نیز پذیرفته و بدانها سفارش می‌کند (همان، ۲۲-۲۳) و البته اگر کسی در برابر این مجاهدتها و رنجها شکیبایی ورزد، خدا به او دانشی بدون نیاز به آموختن می‌آموزد (همان، ۲۳). از این روست که علوم صوفیه باطنی است یعنی الهام و راز می‌باشد که بی‌واسطه میان خدا و اولیائش برقرار شده و این همان علم لدنی است (همان، ۳۶) یعنی دانشی که به نوشته در نمی‌آید و با درس خواندن حاصل نمی‌شود بلکه با طاعت و صفای فکر و اخلاص ذکر به دست می‌آید (همان، ۳۷).

مابع

- ابن ابی یعلی، محمد، طبقات الحنابلة، به کوشش محمد حامد الفقی، قاهره، ۱۳۷۱ ق / ۱۹۵۲ م.
- ابن تیمیه، تقی الدین، مجموعة الرسائل والمسائل، بیروت، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م.
- ابن قیّم جوزیه، اجتماع الجيوش الاسلامية، بیروت، ۱۴۰۴ ق / ۱۹۸۴ م.
- ابن منده، محمد بن اسحاق، کتاب الايمان، به کوشش علی بن محمد فقیهی، بیروت، ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۵ م.
- ابو الشیخ انصاری، عبدالله بن محمد، طبقات المحدثین باصبهان والواردين علیها، بیروت، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م.
- ابو منصور اصفهانی، معمر بن احمد، «آداب المتصوفة و حقائقها و اشاراتها» به کوشش نصرالله پورجوادی، معارف، دوره نهم، ش ۳، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- همو، «احادیث الاربعین المحفوظ علی المتحققین من المتصوفة والعارفین، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، مقالات و بررسیها، دفتر ۵۱-۵۲، تهران ۱۳۷۰-۱۳۷۱ ش.
- همو، «الاختیارات»، به کوشش نصرالله پور جوادی، معارف، دوره هشتم، ش ۲، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- همو، ادب الملوك، نسخه خطی خانقاه احمدی (ش ۸۳).
- همو، «ذکر معانی التصوف»، به کوشش نصرالله پورجوادی، معارف، دوره ششم، ش ۳، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- همو، شرح الاذکار، نسخه خطی خانقاه احمدی (ش ۸۳).
- همو، شرح ابیات لابی عبدالله المرشد [کذا]، نسخه خطی خانقاه احمدی ش ۸۳.
- همو، المناهج بشاهد السنّة و نهج المتصوفة، نسخه خطی خانقاه احمدی، ش ۸۳.
- همو، «المناهج والمسائل و الوصیة» به کوشش نصرالله پورجوادی، معارف، دوره ششم، ش ۳، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- همو، نهج الخاص»، به کوشش نصرالله پور جوادی، تحقیقات اسلامی، سال سوم، ش ۱ و ۲، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- ابو نعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیة الاولیاء، بیروت، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م.
- همو، ذکر اخبار اصبهان، به کوشش ددرینگ، لیدن، ۱۹۳۴ م.

- اخبار الحلاج، به کوشش پاول کراوس و لویی ماسینیون، پاریس، ۱۹۳۶ م.
- افشار، ایرج، «اخباری از چند نسخه خطی در شیراز»، یغما، سال ۱۸، ش ۵، تهران، ۱۳۴۴ ش.
- بلوشی، عبدالغفور، مقدمه طبقات المحدثین باصهبان و الواردين عليها، نک ابوالشیخ در همین مأخذ.
- پورجوادی، نصرالله، «ابو منصور اصفهانی صوفی حنبلی»، معارف، دوره ششم، ش ۲۰۱، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- همو، «دو اثر کوتاه از ابو منصور اصفهانی»، معارف، دوره ششم، ش ۳، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- همو، «گزیده‌ای از سخنان ابو منصور اصفهانی»، معارف، دوره هشتم، ش ۲، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- همو، «مقدمه آداب المتصوفة»، معارف، دوره نهم، ش ۶، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- همو، «مقدمه نهج الخاص»، تحقیقات اسلامی، سال سوم، ش ۱ و ۲، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، قاهره، ۱۳۵۰ ق.
- خواججه عبدالله انصاری، طبقات الصوفیة، به کوشش عبدالحمی حبیبی قندهاری، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، نسخه عکسی.
- همو، تذکرة الحفاظ، حیدرآباد دکن، ۱۳۹۰ ق / ۱۹۷۰ م.
- همو، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعیب ارنؤوط و اکرم بوشی، بیروت، ۱۴۰۱ ق / ۱۹۸۱ م.
- همو، العبر فی خبر من غبر، به کوشش ابوهاجر زغلول، بیروت، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م.
- سلمی، ابو عبدالرحمان، طبقات الصوفیة، به کوشش نور الدین شریبه، قاهره ۱۳۷۲ ق / ۱۹۵۳.
- عبدالله بن احمد بن حنبل، کتاب السنّة، دهلی، ۱۴۰۴ ق / ۱۹۸۴.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن، الرسالة القشیریة، به کوشش عبدالحلیم محمود و محمود بن شریف، قاهره، دارالکتب الحدیثة.
- مافروخی، مفضل بن سعد، محاسن اصفهان، به کوشش سید جلال الدین تهرانی، تهران، مطبعة مجلس.
- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، به کوشش ژوکوفسکی، تهران، ۱۳۵۸ ش؛ نیز:
- Meier, Fritz, «Ein Wichtiger Handschriftenfund zur sufik», Oriens, volume 20, Leiden, 1967.